

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

Procedural Requirements for Filing a Derivative Action in Iranian Law

Hossein Papi¹, Javad Niknejad^{*2}, Mehdi Esmaili³

1. PhD Student, Department of Private Law, Ayatollah Amoli Branch, Islamic Azad University, Amol, Iran
2. Associate Professor, Department of Private Law, West Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran
3. Assistant Professor of Law, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

* Corresponding Author's Email: j.niknejad@yahoo.com

ABSTRACT

A derivative action is a lawsuit brought by shareholders holding at least one-fifth of the shares of a joint-stock company, acting on behalf of the company, against directors or defaulting managers whose fault has caused damage to the company. This action is provided for in Article 276 of the Amended Bill of the Commercial Code. A question of particular importance concerns the formal and procedural requirements governing the initiation of such an action. It appears that, in response to this question, it should be stated that since the legislator has not explicitly addressed the procedural conditions for filing a derivative action in the Amended Bill of the Commercial Code, these conditions must be derived from the general principles of the Civil Procedure Code, especially the provisions relating to lawsuits initiated by legal representatives, and—by analogy—extended to derivative actions as well. The research method employed in this article is analytical and descriptive.

Keywords: *Derivative action, legal representative, minority shareholders, joint-stock company directors, chief executive officer.*

تاریخ ارسال: ۱۲ تیر ۱۴۰۲
 تاریخ بازنگری: ۱۱ مهر ۱۴۰۲
 تاریخ پذیرش: ۱۸ مهر ۱۴۰۴
 تاریخ چاپ: ۱۰ آبان ۱۴۰۲

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

شرایط آیینی اقامه دعوی مشتق در حقوق ایران

حسین پاپی^۱، جواد نیک نژاد^{۲*}، مهدی اسماعیلی^۳

۱. دانشجوی دکتری، گروه حقوق خصوصی، واحد آیت الله آملی، دانشگاه آزاد اسلامی، آمل، ایران
 ۲. دانشیار، گروه حقوق خصوصی، واحد تهران غرب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
 ۳. استادیار، گروه حقوق، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
- * پست الکترونیک نویسنده مسئول: j.niknejad@yahoo.com

چکیده

دعوی مشتق دعوایی است که از سوی دارندگان حداقل یک پنجم سهامداران شرکت سهامی به نمایندگی از سوی آن شرکت علیه مدیران یا مدیران متخلفی که تقصیر آنها باعث ورود ضرر به شرکت شده مطرح می‌شود، دعوی مذکور در ماده ۲۷۶ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت پیش بینی شده است، سئوالی که پاسخ به آن از اهمیت خاصی برخوردار است شرایط شکلی و آیینی اقامه دعوی مذکور می‌باشد، به نظر می‌رسد در پاسخ به این سئوال باید گفت با توجه به اینکه در لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت در مورد شرایط شکلی اقامه دعوی مشتق مطالبی توسط قانونگذار مطرح نشده، بایستی این شرایط را بر اساس عموماً قانون آیین دادرسی مدنی علی‌الخصوص در قسمت مربوط به اقامه دعوی از سوی نمایندگان قانونی استخراج کرده و با اخذ وحدت ملاک آن را به دعوی مشتق نیز سرایت داد. روش تحقیق در این مقاله تحلیلی و توصیفی می‌باشد.

کلیدواژگان: دعوی مشتق، نماینده قانونی، سهامداران اقلیت، مدیران شرکت سهامی، مدیرعامل.

شرکت علیه مدیران متخلف اقامه دعوی نمایند، این مهم در لایحه اصلاحی قسمتی از قانون تجارت در مواد ۲۸۶ و ۲۸۷ پیش بینی شده است، ولی در خصوص شیوه طرح دعوی مذکور از ابتدا که با تقدیم دادخواست شروع می‌شود تا خاتمه آن از جمله طرق اعتراض به رای، فرجام خواهی، اجرای رای و... حکمی در لایحه اصلاحی قانون تجارت بیان نشده است و این نقیصه نهاد مفید دعوی مشتق را تحت شعاع قرار داده است، علی رغم این سؤال مهم در این خصوص این است که آیین شکلی دعوی مشتق از طرح دعوی تا اجرای رای به چه شیوه‌ای است؟ به نظر می‌رسد پاسخ به سؤال مذکور فرع بر شناسایی جایگاه حقوقی سهامداران اقلیتی که مجاز به طرح این دعوی هستند می‌باشد، به نظر می‌رسد سهامداران اقلیت در مانحن فیه نماینده قانونی شرکت هستند، در نتیجه برای فهم شرایط شکلی اقامه دعوی مشتق باید با قیاس شرایط شکلی اقامه دعوی از سوی نمایندگان قانونی در قانون آیین دادرسی مدنی و... شرایط شکلی دعوی مشتق را تشخیص داد و اعمال نمود، ولی لازم به ذکر است که در این خصوص باید شرایط خاص و طبیعت این دعوی و پیچیدگی‌های آن را در اعمال شرایط شکلی و آیینی مد نظر قرار داد تا حقوق شرکت به عنوان شخصیت حقوقی تامین شده و از تضییع حقوق آن جلوگیری شود.

در این مقاله کلیه شرایط شکلی اقامه دعوی مشتق از طرح دادخواست تا اجرای حکم مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار خواهد گرفت.

تغییرات خواسته

بر اساس ماده ۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی، خواهان می‌تواند خواسته خود را که در دادخواست تصریح کرده، در تمام مراحل دادرسی کاهش دهد. بنابراین، از اولین جلسه رسیدگی تا پیش از ختم دادرسی و صدور رأی نهایی، امکان تقلیل خواسته وجود دارد. با این حال، کاهش خواسته در مرحله فرجام‌خواهی امکان‌پذیر

به دلیل اینکه شرکت‌های تجاری شخصیت حقوقی مستقلی از شرکا و سهامداران دارد، دارایی آن نیز مستقل از دارایی شرکا و سهامداران است (Saghri, 2014)؛ لذا چنانچه خسارتی به شرکت از ناحیه مدیران وارد شود، اگرچه سهامداران و شرکا نیز به طور غیرمستقیم متحمل خسارت می‌شوند، و این خسارت به نام خسارت بازتابی (Jonesidi & Koushki, 2022) یا انعکاسی نامیده می‌شود، ولی در نظام حقوقی ایران قابل مطالبه نیست (Bahmaei & Narimani Zaman Abadi, 2022) زیرا مستلزم جمع خسارات می‌شود، در نتیجه این دعوی فقط از طرف شرکت قابل طرح است، ولی در جائیکه مدیران از طرح دعوی علیه مدیران یا مدیرعامل شرکت خودداری می‌کنند، قانونگذاران کشورهای پیشرفته به تعدادی از سهامداران (اقلیت) اجازه داده اند که به نام و حساب شرکت علیه مدیر یا مدیران متخلف اقامه دعوی نمایند. این دعوی به نام دعوی مشتق شناخته می‌شود. یکی از ابزارهای مهم و موثر کنترل مدیران شرکت طرح دعوی مشتق است (Seyed Ahmadi Sajjadi, 2023).

دعوی مشتق، دعوی است که اقلیت سهامداران شرکت سهامی به نام و حساب شرکت علیه مدیران و مدیرعاملی که اقداماتشان سبب ورود خسارت به شرکت گردید، طرح می‌شود. مدیران و مدیرعامل شرکت نمایندگان قانونی آن شرکت بوده و بایستی دعوی از سوی آنها به طرفیت مدیران و مدیرعامل متخلف و خاطی طرح گردد، ولی از آنجائیکه مدیران متخلف همکاران سابق مدیران فعلی بوده یا اینکه مدیران فعلی شرکت می‌باشند، اصولاً دعوی مذکور توسط مدیران شرکت علیه مدیران خاطی طرح نمی‌شود، از طرف دیگر شرکت به علت وجود اعتباری و مصنوعی‌ایی که دارد خودش نمی‌تواند علیه مدیران متخلف اقامه دعوی نماید، لذا قانونگذاران دنیا جهت حل معضل مذکور به نحو استثنایی به سهامداران شرکت اجازه داده اند که از طرف شرکت و به نام

نیست، زیرا دیوان عالی کشور صلاحیت رسیدگی ماهوی ندارد (Hayati, 2011).

در ادامه همین ماده، قانونگذار مقرر کرده است: «افزودن آن... در صورتی ممکن است که با دعوی طرح شده مربوط بوده و منشأ واحدی داشته باشد و تا پایان اولین جلسه آن را به دادگاه اعلام کرده باشد». بر این اساس، افزایش میزان خواسته منوط به رعایت دو شرط است: نخست، وجود منشأ واحد میان خواسته قبلی و جدید، و دوم، اعلام آن تا پایان اولین جلسه دادرسی.

از آنجا که قانون تجارت و قانون آیین دادرسی مدنی، در خصوص تغییر خواسته در دعوی مشتق مقررات خاصی را پیش‌بینی نکرده‌اند، ناگزیر باید به قواعد عام دادرسی رجوع کرد. بر این مبنا، در مواردی که دادخواهی توسط یک سهامدار صورت می‌گیرد، همان شخص اختیار کاهش یا افزایش خواسته را، مطابق شرایط ماده ۹۸، داراست. اما در فرضی که دعوی مشتق توسط چند تن از سهامداران مطرح شده باشد، امکان اعمال نظر فردی برای تغییر خواسته وجود ندارد، لذا چون سهامداران اقلیت نمایندگان شرکت هستند (Tahmasebi, 2015a, 2015b). باید بر اساس ماده ۶۶۹ قانون مدنی، توافق همگی آنان حاصل شود.

با این حال، برخی صاحب‌نظران بر آن‌اند که چنانچه قانونگذار در آینده، رأی اکثریت را در خصوص افزایش یا کاهش خواسته کافی بداند، نه‌تنها فرآیند دادرسی تسهیل می‌شود، بلکه از پیچیدگی‌های عملی نیز کاسته خواهد شد (Tahmasebi, 2015b). این دیدگاه با رویه معمول در شرکت‌های تجاری نیز سازگار است، زیرا تصمیم‌گیری در آن نهادها عمدتاً بر پایه اراده اکثریت صورت می‌گیرد.

نکته‌ای که در این زمینه باید مورد توجه قرار گیرد، این است که اگرچه در ظاهر، افزایش یا کاهش خواسته ضرری به اصل دعوا وارد نمی‌سازد، اما در عمل ممکن است زمینه سوءاستفاده را فراهم آورد. به‌عنوان نمونه، چنانچه خواهان خواسته خود را افزایش دهد

اما به‌طور عمدی یا سهوی دفاع مؤثری ارائه ندهد، ممکن است رأی به بی‌حقی وی صادر و موضوع مشمول اعتبار امر مختومه گردد. همچنین، در صورت کاهش خواسته، اگر چه امکان طرح مجدد آن بخش باقی‌مانده به‌طور اصولی وجود دارد، اما ممکن است حد نصاب لازم برای اقامه دعوی مجدد تأمین نگردد.

از این رو، پیشنهاد می‌شود که سازوکاری قانونی برای نظارت دادگاه بر تغییر میزان خواسته در دعوی مشتق پیش‌بینی شود. چرا که در این نوع دعاوی، سهامداران در مقام نمایندگی از شرکت اقامه دعوا می‌کنند، نه به‌عنوان اصیل، و بنابراین اختیارات ایشان نمی‌تواند نامحدود و مطلق تلقی شود. بدین‌وسیله، ضمن حفظ حقوق شرکت، از سوءجریان دادرسی نیز جلوگیری خواهد شد.

خسارات و بار مالی دادرسی

مطابق قواعد عقلی و همچنین قاعده حقوقی که به موجب آن هر شخصی که از عملی بهره‌مند می‌شود، باید هزینه‌های آن را نیز بپردازد، در دعوی مشتق نیز، به‌طور اصولی، از آنجا که سود نهایی دعوا به شرکت تعلق می‌گیرد، ضرر آن نیز باید از سوی شرکت تحمل شود.

در حقوق ایران، بر اساس ماده ۲۷۶ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت، آمده است که «در صورت محکومیت رئیس یا هر یک از اعضاء هیأت مدیره یا مدیر عامل به جبران خسارات شرکت و پرداخت هزینه دادرسی، حکم به نفع شرکت اجرا و هزینه‌هایی که از طرف اقامه‌کننده دعوی پرداخت شده، از مبلغ محکوم‌به به وی مسترد خواهد شد». بنابراین، اگر خواننده محکوم شود، سهامدار اقامه‌کننده دعوا که هزینه‌های دادرسی را پرداخته است، می‌تواند هزینه‌های خود را از مبلغ محکوم‌به دریافت کند و مابقی مبلغ به شرکت پرداخت خواهد شد.

برخی از نویسندگان، به‌ظاهر تنها به هزینه‌های دادرسی به معنای اخص آن در ماده ۲۷۶ استناد کرده‌اند و هزینه‌هایی مانند حق‌الزحمه کارشناسی و هزینه تحقیقات محلی را مشمول این

غیرمتعارف شده باشد. علاوه بر این، در صورت اعسار خواننده از پرداخت محکوم‌به، خواهان ممکن است متضرر شود و ممکن است سهام وثیقه مدیران نیز به اندازه‌ای نباشد که استیفای محکوم‌به از آن میسر گردد (Tahmasebi, 2015b).

با در نظر گرفتن این مشکلات، سیاستگذاران در اصلاحات جدید «لایحه آیین دادرسی تجاری»، که در پایان سال ۱۳۹۰ به مجلس تقدیم شد، به این مسائل توجه کرده‌اند و خواهان دعوای مشتق را از پرداخت هزینه‌های دادرسی معاف کرده‌اند. به عبارت دیگر، قانونگذار در ماده ۹۳ لایحه آیین دادرسی تجاری در تلاش است تا وضعیت موجود را تغییر دهد و دعوای مشتق را به‌گونه‌ای کارآمدتر در حمایت از حقوق سهامداران اقلیت تنظیم کند.

یکی از سوالات مطرح در این زمینه این است که اگر برخی از سهامداران دادرسی یا دعوای خود را مسترد کنند، اما به دلیل مخالفت سایر سهامداران و لزوم توافق همه آنها، دادرسی ادامه یابد و نیاز به هزینه‌های کارشناسی داشته باشد، آیا سهامداران که دعوای خود را مسترد کرده‌اند، باید نسبت به پرداخت این هزینه‌ها مسئولیت داشته باشند؟

این سوال را می‌توان از دو زاویه بررسی کرد. از یک طرف، می‌توان گفت که چون سهامدار مذکور با استرداد دعوا صراحتاً مخالفت خود را با ادامه دعوا اعلام کرده است، بنابراین طبق قاعده نباید مسئولیتی در قبال پرداخت هزینه‌ها داشته باشد. اما از طرف دیگر، این استدلال هم وجود دارد که چون سهامدار در ابتدا با طرح دعوا مسئولیت خود را در قبال هزینه‌ها پذیرفته است، نمی‌تواند از ایفای تعهدات خود شانه خالی کند و بنابراین صرفاً مسترد کردن دادرسی یا دعوا نمی‌تواند وی را از مسئولیت معاف کند. در نتیجه، سایر خواهان‌ها می‌توانند هزینه‌های مربوطه را پرداخت کرده و سپس از سهامدار مستردکننده، سهم خود را مطالبه کنند. در این صورت، ممکن است برای پرداخت هزینه‌ها نیاز به طرح

هزینه‌ها نمی‌دانند و برای مدعای خود به ماده ۵۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی استناد می‌کنند و این نوع هزینه‌ها را تحت عنوان خسارات دادرسی قلمداد می‌نمایند (Ghorbani Lachvani, 2007). در مقابل، عده‌ای دیگر بر این باورند که هزینه‌های قابل استرداد تنها محدود به هزینه دادرسی به معنای اخص آن نمی‌شود، بلکه هزینه‌هایی مانند هزینه‌های کارشناسی، حق‌الوکاله و دیگر هزینه‌های ضروری در روند دادرسی نیز قابل استرداد هستند (Tahmasebi, 2015b). به نظر می‌رسد که نظر دوم با روح قوانین و اصول حقوقی بیشتر تطابق داشته باشد، چرا که این هزینه‌ها در راستای احقاق حق و فرآیند رسیدگی ضروری هستند. ضمن اینکه پس از تحصیل حکم له شرکت، این هزینه‌ها بایستی توسط محکوم علیه پرداخت شده و ضرری متوجه شرکت نخواهد شد.

ملاحظه می‌شود که در ماده ۲۷۶ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت ۱۳۴۷، قانونگذار هزینه‌های دادرسی دعوای مشتق را بر عهده سهامدار اقامه‌کننده دعوا گذاشته است و تنها در صورتی این هزینه‌ها قابل جبران است که حکم به نفع سهامدار مدعی و شرکت صادر شود. این موضوع منجر به این می‌شود که سهامدار اقلیتی که سرمایه کمتری در شرکت دارد، تحت فشار قرار گیرد و انگیزه خود را برای طرح دعوا از دست بدهد. این امر می‌تواند منجر به کاهش اعتماد سهامداران به مکانیزم‌های دفاع از حقوق اقلیت شود و در نتیجه بر جذب سرمایه‌های خرد و افزایش تولید و بازده اقتصادی شرکت تأثیر منفی بگذارد (Pasban & Jahanian, 2013).

در واقع، در ماده ۲۷۶ قانون تجارت، قانونگذار از قاعده «مَنْ لَهُ الْعُغْمُ فَعَلَيْهِ الْعُغْمُ» عدول کرده است و هزینه‌های دعوا را بر عهده خواهان گذاشته است. به طور منطقی، اگر سود ناشی از دعوا به نفع شرکت باشد، هزینه‌های آن نیز باید بر عهده شرکت باشد، مگر در صورتی که دعوای سهامدار بی‌مورد باشد و او مرتکب رفتار

دعوی جداگانه علیه فرد ممتنع باشد، که در این شرایط می‌تواند از موانع دادخواهی سهامدار علیه مدیران به شمار رود.

اعتراض به رای

مطابق مواد ۳۳۰، ۳۶۷ و ۳۶۸ قانون آیین دادرسی مدنی، اصل بر قطعیت آراء صادره از محاکم قضائی است و تنها در موارد خاص، امکان اعتراض به این آراء پیش‌بینی شده است. به‌طور معمول، بسته به نوع پرونده، اعم از خواهان یا خوانده، این حق برای طرفین دعوا وجود دارد تا از آن استفاده کنند. اما در دعوی مشتق، وضعیت متفاوت است زیرا در این نوع دعوی، سهامداران نمایندگان شرکت هستند، نه شخص حقیقی خواهان.

با توجه به اینکه قانونگذار در مورد طرح دعوی مشتق مقررات خاصی ارائه نکرده است و تنها مقررات عام دادرسی در خصوص اعتراض به آراء قابل دسترسی است، این سوال مطرح می‌شود که در عمل نحوه اعتراض به رأی صادره در این نوع دعوی چگونه خواهد بود. در واقع، با توجه به نبود قوانین روشن در این زمینه، باید از قواعد عمومی دادرسی برای اعتراض به آراء استفاده کرد، اما سوال اینجاست که آیا سهامداران به عنوان نمایندگان شرکت می‌توانند از این حق بهره‌مند شوند یا خیر.

هدف اصلی از دادرسی، رسیدن به یک رأی عادلانه و پایان دادن به اختلافات است. قانونگذار تمام تلاش خود را به کار گرفته است تا آراء صادره به واقعیت و عدالت نزدیک‌تر باشند و از صدور رأی نادرست جلوگیری کند. با این حال، از آنجا که صدور رأی توسط قاضی انجام می‌شود و هیچ فردی از خطا مصون نیست، به طور طبیعی قضاوت‌ها تحت تأثیر برداشت‌های شخصی از مسائل موضوعی و حکمی قرار می‌گیرد و این ممکن است منجر به اشتباهاتی در تصمیم‌گیری شود. به همین دلیل، وقوع اشتباه در صدور آراء محاکم قابل پیش‌بینی است. برای همین در سیستم‌های حقوقی مختلف تدابیری اندیشیده شده تا هم به نزاع‌ها پایان داده

شود و هم اشتباهات احتمالی رفع گردد. این تدابیر در حقوق به عنوان "طرق شکایت از رأی" شناخته می‌شوند.

طرق شکایت از رأی بسته به اینکه رأی قطعی باشد یا غیرقطعی، به دو دسته "طرق عادی" و "طرق فوق‌العاده" شکایت تقسیم می‌شود. طرق عادی شامل "تجدیدنظر" و "واخواهی" هستند که مخصوص اعتراض به آراء غیرقطعی می‌باشند. در صورتی که رأی قطعی صادر شده باشد، راه‌های دیگری برای اعتراض وجود دارد که شامل "فرجام‌خواهی" و "اعاده دادرسی" می‌شود.

تجدیدنظر به عنوان یکی از رایج‌ترین روش‌های شکایت از رأی، در بسیاری از نظام‌های حقوقی مورد پذیرش قرار گرفته است. در حقوق ایران، تعریفی رسمی از تجدیدنظر وجود ندارد، اما در برخی نظام‌های حقوقی نظیر فرانسه، حقوقدانان این اصطلاح را به‌صورت زیر تعریف کرده‌اند: «تجدیدنظر روشی برای شکایت از رأی است که در زمره حقوق عمومی قرار می‌گیرد و می‌تواند از نوع اصلاحی یا ابطالی باشد. در این روش، فردی که معتقد است از رأی صادره متضرر شده است، دعوا و رأی را برای بررسی مجدد به دادگاه بالاتر ارجاع می‌دهد». برخی از حقوقدانان ایرانی نیز در تعریف این روش چنین بیان کرده‌اند: «تجدیدنظرخواهی روشی عادی و تصحیحی برای شکایت از آراء دادگاه‌های بدوی است که در آن محکوم‌علیه می‌تواند درخواست رسیدگی مجدد به دعوا را از مرجع تجدیدنظر که معمولاً از نظر درجه بالاتر از مرجع صادرکننده رأی بدوی است، نماید. در این صورت، مرجع رسیدگی‌کننده مجدداً دعوا را از جنبه‌های موضوعی و حکمی بررسی کرده و اقدام به تأیید، اصلاح یا نقض رأی بدوی می‌کند. در صورت نقض، مرجع تجدیدنظر رأی جدیدی در ماهیت صادر می‌کند» (Hayati, 2011).

طریق دیگری که در حقوق ایران برای شکایت از آراء پیش‌بینی شده، فرجام‌خواهی است. فرجام‌خواهی به عنوان یک روش فوق‌العاده برای اعتراض به آراء، در ماده ۳۶۶ قانون آیین دادرسی

از این رو، برای پیشگیری از چنین نتایجی و در راستای حفظ منافع شرکت، می‌توان این دیدگاه را پذیرفت که حتی اعتراض یکی از سهامداران نیز برای تجدیدنظر یا فرجام‌خواهی کافی باشد. در حقیقت، می‌توان این فرض را مشابه اصل تجزیه‌ناپذیری حکم در نظر گرفت که در آن، اعتراض یکی از محکوم‌علیه‌ها در نهایت می‌تواند منجر به نقض کل حکم شود، حتی نسبت به افرادی که اعتراضی مطرح نکرده‌اند. این تلقی با مفاد مواد ۳۵۹، ۳۰۸ و ۴۰۴ قانون آیین دادرسی مدنی نیز سازگار است (Tahmasebi, 2015b).

بر همین مبنا، ضرورت دارد قانون‌گذار در جهت تضمین حقوق سهامداران و در نهایت منافع شرکت، مقرراتی را تدوین نماید که به موجب آن امکان تجدیدنظر یا فرجام‌خواهی انفرادی برای سهامداران دادخواه در دعوی مشتق فراهم شود. فقدان صراحت قانونی در این زمینه نه تنها زمینه‌ساز صدور آراء متهاافت در دادگاه‌هاست، بلکه موجب تشتت در رویه قضایی نیز خواهد شد. اتخاذ رویکردی روشن و دقیق در این خصوص از سوی قانون‌گذار لازم است، چرا که در غیاب چنین مقرراتی، ممکن است اکثریت سهامداران با مدیران وارد تباہی شوند و مانع اعتراض اقلیت گردند؛ در نتیجه حقوق شرکت و سهامداران اقلیت آسیب خواهد دید. علاوه بر این، باید توجه داشت که اصولاً اعتراض در جایی مطرح می‌شود که دعوی به‌طور جزئی یا کلی به نتیجه مطلوب نرسیده باشد، از این رو، نباید صرف طرح اعتراض را به‌مثابه استفاده نابجا از حق تلقی کرد.

اجرای حکم

مسأله‌ی نحوه‌ی اجرای حکم در دعوی مشتق، به‌ویژه در مرحله‌ی صدور اجراییه و وصول محکوم‌به، یکی از خلأهای مهم حقوقی در نظام فعلی ایران به شمار می‌رود. در این‌گونه دعوی، برخلاف دعوی شخصی که محکوم‌له مستقیماً ذی‌نفع است و به‌همین جهت اجرای حکم نیز به تقاضای او انجام می‌گیرد، ذی‌نفع واقعی

مدنی ایران تعریف شده است: «رسیدگی فرجامی عبارت است از تشخیص انطباق یا عدم انطباق رأی مورد درخواست فرجامی با موازین شرعی و مقررات قانونی». به دلیل اینکه در حقوق ایران اصل بر قطعیت آراء و عدم امکان اعتراض به آن‌ها است، مگر در مواردی که قانون به‌طور خاص چنین امری را پیش‌بینی کرده باشد، فرجام‌خواهی تنها در صورتی ممکن است که رأی صادره به موجب قانون فرجام‌پذیر شناخته شود. در این راستا، قانونگذار در مواد ۳۶۷، ۳۶۸ و ۳۶۹ قانون آیین دادرسی مدنی، آراء قابل فرجام و غیر قابل فرجام را مشخص کرده است.

با توجه به موارد مذکور در خصوص تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی از آراء دادگاه‌ها، پس از صدور حکم به نفع خوانده، طبق مقررات آیین دادرسی مدنی، سهامداران دادخواه می‌توانند از رأی صادره درخواست تجدیدنظر یا فرجام‌خواهی نمایند. در صورتی که تنها یک سهامدار که یک پنجم سهام شرکت را در اختیار دارد، اقدام به دادخواهی کرده باشد، این سهامدار به تنهایی می‌تواند نسبت به طرح دادخواست تجدیدنظر یا فرجام‌خواهی تصمیم بگیرد. اما در صورتی که خواهان‌ها متعدد باشند، تکلیف تجدیدنظر و فرجام‌خواهی چگونه خواهد بود؟ این موضوع به ویژه زمانی پیچیده‌تر می‌شود که بین خواهان‌ها در خصوص اقامه دعوی اختلاف نظر وجود داشته باشد.

چنان‌که در بحث تغییرات خواسته نیز مطرح گردید، برخی از نویسندگان حقوقی پیشنهاد کرده‌اند که قانون‌گذار با تصویب مقرره‌ای خاص، رأی اکثریت را در تصمیم‌گیری‌های این‌چنینی کافی تلقی کند. با این حال، در حقوق ایران در وضعیت کنونی و بر پایه قواعد کلی ناظر بر وکالت، لازم است سهامداران در خصوص هر اقدام اتفاق‌نظر داشته باشند. روشن است که در مواردی نظیر تجدیدنظر یا فرجام‌خواهی، بروز اختلاف میان سهامداران دادخواه می‌تواند منجر به بروز مشکلاتی از قبیل انقضای مهلت‌های مقرر در قانون برای طرح شکایت از رأی گردد.

شرکت است و سهامدار صرفاً در مقام نماینده شرکت اقدام می‌کند. این تفاوت ساختاری، آثار مهمی در مرحله‌ی اجرای حکم به دنبال دارد.

در غیاب نص صریح قانونی، رجوع به قواعد عام وکالت برای تحلیل وضعیت سهامدار نماینده، روشی معقول و قابل قبول به نظر می‌رسد. بر پایه‌ی این قواعد، نماینده نمی‌تواند فراتر از حدود اختیارات خود اقدام نماید و در صورت تردید، اصل بر عدم وجود اختیار است. در نتیجه، اگر اختیار صدور اجراییه یا وصول محکوم‌به به‌صراحت در اختیار سهامدار قرار نگرفته باشد، اصل بر عدم صلاحیت او برای چنین اقدامی خواهد بود. این تحلیل مبتنی بر موازین کلاسیک روابط نمایندگی است که در مواد ۶۶۴ قانون مدنی و ۳۶ قانون آیین دادرسی مدنی بازتاب یافته‌اند.

با این حال، دیدگاهی دیگر نیز وجود دارد که می‌کوشد با پذیرش نوعی صلاحیت اجرایی برای سهامدار، از بروز موانع عملی در فرآیند استیفای حقوق شرکت جلوگیری کند. بر اساس این دیدگاه، چون تقاضای صدور اجراییه ذاتاً به‌زیان شرکت نیست، می‌توان به سهامدار حق درخواست آن را داد، مشروط بر اینکه وصول محکوم‌به مطابق سازوکاری دقیق صورت گیرد، به این معنا که صرفاً هزینه‌هایی که وی واقعاً برای دادرسی متحمل شده است به او پرداخت شود و باقی‌مانده‌ی محکوم‌به مستقیماً به حساب شرکت واریز گردد. این راه‌حل اگرچه در حقوق موضوعه پیش‌بینی نشده، اما از حیث منطقی و سیاست‌گذاری حقوقی قابل دفاع است.

در واقع، این تحلیل نشان می‌دهد که پذیرش نسبی صلاحیت اجرایی برای سهامدار نه تنها می‌تواند موجب جلوگیری از سوءاستفاده گردد، بلکه مانع از بروز خلأ عملی در فرآیند اجرای احکام نیز خواهد شد. از سوی دیگر، این روش تعادلی میان دو هدف بنیادین علم حقوق یعنی حفظ نظم و تأمین عدالت برقرار می‌کند؛ زیرا هم امکان جبران هزینه‌های سهامدار دلسوز فراهم

می‌شود و هم تضمین می‌گردد که منافع مادی حاصل از دعوی، به ذی‌نفع اصلی آن یعنی شرکت بازگردد.

موجبات زوال دعوی مشتق

هر آفریننده‌ای به طور طبیعی و منطقی این امکان را دارد که مخلوق خود را از میان بردارد؛ حقی که، به‌جز در موارد استثنایی، در ید مطلق پدیدآورنده باقی می‌ماند تا با اراده خود، اثری را که خلق کرده و بدان هستی بخشیده است، نابود سازد یا آن را به شکلی دگرگون کند. دادخواست و اقامه دعوا نیز، از منظری، پدیده‌ای است که توسط خواهان ایجاد می‌شود؛ بنابراین بدیهی است که خواهان نیز باید توانایی خاتمه‌دادن به آن را داشته باشد. این امکان در نظام آیین دادرسی مدنی، تحت عناوین «استرداد دادخواست» و «استرداد دعوا» مورد پیش‌بینی قرار گرفته است و بر مبنای آن، خواهان می‌تواند به حیات حقوقی دعوی مطرح‌شده از سوی خود پایان دهد.

به بیان دیگر، دادرسی ممکن است به دلایل گوناگون و از طریق اسباب متعددی خاتمه یابد که دو مورد از این اسباب، استرداد دادخواست و استرداد دعوا هستند. اگرچه در قانون آیین دادرسی مدنی، تمایز روشنی میان دو عنوان «دادخواست» و «دعوا» ارائه نشده و از حیث آثار آن‌ها نیز تفکیکی در جهت روشن‌سازی وضعیت حقوقی خواهان در دعاوی مختلف به چشم نمی‌خورد، اما این پرسش مطرح است که آیا دادخواست و دعوا مفاهیمی مترادف‌اند یا دو مفهوم متمایز را تشکیل می‌دهند؟ و اگر تفاوتی هست، آیا این تفاوت به مراحل دادرسی وابسته است یا خیر؟ ابهامی که ممکن است از اشتراکات و افتراقات این دو مفهوم ناشی شود، با تدقیق در مقررات قانونی، قابل رفع است.

بر اساس مفاد ماده ۱۰۷ قانون آیین دادرسی مدنی: «استرداد دعوا و دادخواست به ترتیب زیر انجام می‌گیرد:

الف) خواهان می‌تواند تا پیش از نخستین جلسه دادرسی، دادخواست خود را مسترد نماید که در این صورت، دادگاه اقدام

به صدور قرار ابطال دادخواست خواهد نمود. ب) خواهان می‌تواند تا زمانی که دادرسی خاتمه نیافته است، دعوای خود را مسترد کند؛ که در چنین حالتی، دادگاه قرار رد دعوا صادر خواهد کرد. ج) پس از پایان مذاکرات طرفین دعوا، استرداد دعوا صرفاً در شرایطی امکان‌پذیر خواهد بود که یا خوانده رضایت خود را اعلام کرده باشد یا خواهان به طور کامل از دعوا صرف‌نظر کند. در این وضعیت، قرار سقوط دعوا صادر می‌شود».

از متن فوق می‌توان چنین استنباط کرد که بنابر ظاهر بند (الف)، خواهان تنها تا پیش از آغاز جلسه نخست دادرسی، اختیار استرداد دادخواست را داراست. بنابراین، به محض شروع جلسه رسیدگی، دیگر امکان استرداد دادخواست برای خواهان فراهم نیست و در صورتی که تصمیم به صرف‌نظر از ادامه دعوا داشته باشد، باید وفق بند (ب) به استرداد دعوا مبادرت ورزد. بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که به محض ورود دادخواست به مرحله رسیدگی، عنوان «دعوا» بر آن صادق می‌گردد. به این ترتیب، تفاوت مفهومی و حقوقی میان استرداد دادخواست و استرداد دعوا نمایان می‌شود.

چنان‌که دیده می‌شود، مقنن در ماده پیش‌گفته، اصل امکان استرداد دعوا را در کلیه مراحل دادرسی پذیرفته است. با این حال، مفاد آن ماده صرفاً ناظر به نحوه استرداد دادخواست و دعوا در دعوای شخصی است و مقرره‌ای خاص در خصوص دعوای مشتق از سوی قانون‌گذار ارائه نشده است. اما از آنجا که دعوای مشتق، دعوایی شخصی به شمار نمی‌رود و نمایندگی از سوی شرکت در آن مطرح است، تابع اصول نمایندگی خواهد بود. از این رو، باید بررسی کرد که در چنین حالتی، چه شخص یا اشخاصی از حق استرداد دادخواست یا دعوا برخوردارند. بنابراین، می‌توان بیان داشت که دو عامل از اسباب زوال دعوای مشتق، عبارتند از استرداد دادخواست و استرداد دعوا که در ادامه به تفصیل مورد تحلیل قرار می‌گیرند.

استرداد دادخواست

چنان‌که پیش‌تر بیان شد، قانون تجارت صرفاً به شناسایی اصل دعوای مشتق بسنده کرده و نسبت به ابعاد دادرسی این نوع دعوا سکوت اختیار نموده است. در حالی که مقتضای قاعده آن بود که ضوابط شکلی و قواعد مربوط به نحوه رسیدگی به این دعوا در قوانین آیین دادرسی مدنی پیش‌بینی می‌گردید؛ با این حال، در مقررات آیین دادرسی مدنی نیز نشانی از تبیین وضعیت دادرسی دعوای مشتق به چشم نمی‌خورد. از این رو، ناگزیر باید با تمسک به روح قانون و بهره‌گیری از اصول کلی حقوقی، راهکارهایی برای تبیین وضعیت موجود ارائه داد.

بر پایه احکام قانون آیین دادرسی مدنی و موازین حقوقی، می‌توان چنین استنتاج نمود که در صورتی که سهامدار خواهان، یکتاست، وی از اختیار کامل برای طرح دعوا، استرداد دادخواست، استرداد دعوا تا پیش از ختم مذاکرات طرفین، انتخاب وکیل، تغییر در میزان یا نوع خواسته، اصلاح نحوه طرح ادعا و به‌طور کلی اداره جریان دادرسی و اتخاذ تصمیمات راهبردی برخوردار خواهد بود. همچنین چنانچه بتواند با استناد به ادله و مستندات موجود، شرکت را به طور جزئی یا کلی محکوم سازد، حق تجدیدنظرخواهی یا فرجام‌خواهی در چارچوب موازین قانونی را نیز دارا خواهد بود (Tahmasebi, 2015a). بر همین مبنا، می‌توان گفت در زمینه استرداد دادخواست دعوای مشتق نیز، با توجه به اینکه سهامدار دعوا را از سوی شرکت و به نمایندگی از آن اقامه می‌کند، مقتضای منطقی آن است که ابزارهای تضمین منافع شرکت (به عنوان موکل) و نیز راهکارهایی برای جلوگیری از بروز سوءاستفاده‌های احتمالی در اختیار نماینده آن (سهامدار دادخواه) قرار گیرد.

اما چنانچه دعوا از سوی چند سهامدار به‌طور مشترک اقامه شده باشد، مسائلی در زمینه نحوه اداره دادرسی و اتخاذ تصمیمات مهم همچون افزایش یا کاهش خواسته، تغییر در ماهیت آن، تجدیدنظرخواهی یا فرجام‌خواهی و اقدامات مشابه مطرح می‌گردد. پرسش اساسی آن است که آیا اتخاذ این تصمیمات

مستلزم اتفاق نظر میان همه سهامداران است، یا هر یک از آنان می‌توانند به صورت مستقل و جداگانه در این زمینه اقدام نمایند؟ اهمیت این پرسش در جایی دوچندان می‌شود که میان سهامداران توافق حاصل نشود، یا آنکه دعاوی متعارضی میان آنها مطرح باشد، بدون آنکه برتری یا حق تقدم قانونی برای هیچ‌یک نسبت به دیگران محرز باشد. در چنین مواردی، باید دید که چه تدبیر حقوقی و سازوکار عملی برای حل و فصل وضعیت مزبور قابل تصور است.

یکی از سؤالات مهم دیگری که در این زمینه مطرح گردیده اینست که، آیا می‌توان دارا بودن اطلاعات حقوقی از سوی یکی از سهامداران را وجه ترجیح وی بر سایرین قرار داد و او را به عنوان نماینده و ارشد سهامداران انتخاب کرد و مطابق رأی و نظر او عمل کرد یا خیر؟ دیگر اینکه، آیا در صورت فقدان اطلاعات حقوقی، می‌توان سهامداران را وادار به اقدام از طریق وکیل دادگستری نمود؟

از طرف دیگر، اگر سهامداران اقدامات شرکت علیه مدیر خطاکار را کافی و مناسب ندانند آیا می‌توانند رأساً ادامه دادرسی را بر عهده بگیرند؟

در پاسخ به سؤالات فوق باید چند نکته را مدنظر قرار داد. در فرضی که شخصی اصالتاً طرح دعوا می‌کند، از آنجایی که مطابق قاعده تسلیط و اصل برابری و عدم ولایت، هر کس بر دعوی خویش مسلط است و نمی‌توان وی را ملزم به اقدام از طریق وکیل دادگستری نمود و اختیارات وی را محدود کرد، لذا نداشتن اطلاعات حقوقی نباید مانع از طرح دادخواست شود، هر چند روند دادرسی به زیان وی پیش رود. رأی وحدت رویه شماره ۷۱۴ مورخ ۱۳۸۸/۱۲/۱۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور نیز، بر این امر تأکید نموده و صرف نداشتن وکیل را مانع از استماع دعوا ندانسته است.

در دعوی مشتق، با عنایت به اینکه سهامدار نماینده شرکت است و نتیجه اقدامات او مستقیماً متوجه شرکت و به طور غیرمستقیم شامل سایر سهامداران و اشخاص ثالث دیگر خواهد شد، نمی‌توان چنین حکمی صادر کرد. بنابراین دارا بودن حداقل دانش حقوقی در این زمینه ضروری به نظر می‌رسد. چرا که، بعید نیست یک سهامدار فاقد اطلاعات حقوقی به دلیل ناآگاهی و اقدامات نامناسب موجب صدور حکمی علیه شرکت شود و با توجه به اینکه حکم از اعتبار امر مختومه برخوردار است، طرح دعوی مناسب علیه مدیر عامل یا مدیران متخلف را برای همیشه غیرممکن سازد و بدین نحو موجب تضییع حقوق خود و سایرین گردد. لذا، به نظر می‌رسد، الزام سهامدار به اقدام از طریق وکیل دادگستری و تمهید چنین راهکاری با اینکه نمی‌تواند مشکل را بطور کامل حل کند، اما شاید تا حدودی آن را کاهش دهد. چنانکه، به عقیده برخی از نویسندگان، اگرچه ممکن است این موضوع تا حدودی آزادی عمل سهامدار را محدود نماید، اما از آنجا که در اینگونه موارد مصالح جمعی سهامداران و شرکت بر مصلحت فردی رجحان دارد، پذیرش آن خالی از اشکال است (Tahmasebi, 2015a).

علاوه بر این، تعارض منافع اصیل و نماینده نیز نباید نادیده گرفته شود و در یک نظام حقوقی پیشرفته باید قواعد روشن و کارآمدی برای آن اندیشیده شود و حتی در صورت لزوم برخی از قواعد کلاسیک در این زمینه بازبینی و تعدیل گردد. علی‌الخصوص در مواردی همچون دعوی مشتق که اقدامات نامناسب سهامدار، منتهی به زیان شرکت و افراد مرتبط با آن می‌گردد، باید سختگیری بیشتری اعمال شود؛ به طوریکه، اگر در سایر دعاوی شخصی داشتن حداقل دانش حقوقی و یا داشتن وکیل الزامی نیست، در این مورد به دلیل اهمیت موضوع و با عنایت به مصالح جمعی افراد مرتبط با شرکت، چنین امری باید الزامی تلقی گردد.

کند، سهامدار نیز از چنین اختیاری برخوردار بوده و می‌تواند با در نظر گرفتن مصالح شرکت اقدام به استرداد دادخواست نماید. بنابراین، نظر به اینکه قرار ابطال دادخواست و یا قرار رد دعوا، از اعتبار امر مختومه برخوردار نیست، آن سهامدار یا سایر سهامداران و یا حتی خود شرکت می‌توانند مجدداً دعوا را اقامه کنند، در حالی که شرکت نیز بابت دادرسی هزینه‌ای پرداخت نکرده است. با این اوصاف می‌توان گفت که در حقوق ایران استرداد دادخواست از سوی سهامدار با مانع حقوقی روبرو نیست (Tahmasebi, 2015a).

در پاسخ به این سؤال که چه کسی حق استرداد دادخواست را دارد، دو فرض را باید از یکدیگر تفکیک نمود: فرض اول در جاییست که یک سهامدار دارای یک پنجم سهام است و به صورت انفرادی طرح دعوا می‌کند؛ فرض دوم هنگامی است که تعداد سهامداران دادخواه بیش از یک نفر است و در این صورت احکام خاصی بر این مورد حاکم است. با این پیش فرض که استرداد دادخواست از سوی سهامدار را بپذیریم، در فرض اول باید گفت، از آنجایی که فرد دادخواه یک نفر است، طبیعتاً می‌تواند در مورد استرداد دادخواست خود به تنهایی تصمیم بگیرد. اما در فرض تعدد سهامداران دادخواه، امکان اختلاف نظر در مورد استرداد دادخواست وجود دارد. در این مورد، اگر فرض را بر پذیرش نظر اکثریت بگذاریم، متضمن نقض اصل برابری فردی و ترجیح بلامرجح خواهد بود. بنابراین باید راهکار دیگری را جستجو کرد.

از آنجایی که در قانون تجارت و قانون آیین دادرسی مدنی حکم خاصی در این زمینه پیش‌بینی نشده است، لذا برای پیدا کردن حکم مسأله، ناگزیر از رجوع به قواعد عام دادرسی خواهیم بود. در نتیجه با توجه به عمومات قواعد مربوط به وکالت در فرض تعدد وکلا، که اتفاق نظر وکلا لازم شمرده شده است (ماده ۶۶۹ قانون مدنی و ماده ۴۴ قانون آیین دادرسی مدنی) باید گفت در این مورد نیز

برخی از حقوقدانان معتقدند، حتی در دعاوی شخصی نیز اگر از منظر مصالح اجتماعی و کلان جامعه به موضوع نگریسته شود، لزوم و ضرورت حضور وکیل در اینگونه دعاوی نیز احساس می‌گردد؛ کما اینکه، مداخله وکیل می‌تواند به عنوان یک عامل بازدارنده، از طرح دعاوی واهی بکاهد و در نهایت منجر به کاهش حجم پرونده‌های ورودی به دادگستری و نیز کاهش هزینه‌های سرسام‌آور دولتی گردد.

بحث در زمینه سوءاستفاده وکیل از اختیارات در تمامی مصادیقی که رابطه نمایندگی وجود دارد، و بطور مشخص در مورد رابطه نماینده شرکت با شرکت، از مباحث مهم تحلیل اقتصادی حقوق است که مفصلاً توسط اندیشمندان این حوزه مورد نقد و بررسی قرار گرفته و در این زمینه راه‌حل‌های مختلفی برای کاهش سوءاستفاده نماینده از اختیارات خود و در نتیجه تضییع حقوق اصیل ارائه گردیده است (Tahmasebi, 2015a). یکی از ضمانت‌اجراه‌های پیش‌بینی شده در این زمینه، نظارت دادگاه است. از آنجایی که در قانون تجارت و قانون آیین دادرسی مدنی ایران حکم خاصی در زمینه استرداد دادخواست دعاوی مشتق از سوی سهامدار وجود ندارد، می‌توان گفت که مورد مذکور تابع قواعد عام دادرسی است. بنابراین هر گاه سهامدار را نماینده شرکت بدانیم، اختیارات وی تابع بند ۹ ماده ۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی خواهد بود که به موجب آن وکیل در صورتی می‌تواند دادخواست (یا دعوا) را استرداد کند که صراحتاً چنین اختیاری به وی تفویض شده باشد، والا اصل بر عدم وجود چنین اختیاری بوده و سهامدار (نماینده شرکت) نمی‌تواند دادخواست (و یا دعوا) را مسترد نماید. در مقابل ممکن است گفته شود، از آنجایی که نمایندگی سهامدار از سوی شرکت، یک نمایندگی قانونی است و اختیارات وی همانند اختیارات مدیران در دادخواهی منافع شرکت بوده و در طول آنها قرار دارد، لذا، همانطور که مدیر می‌تواند به نام شرکت اقامه دعوا کند و در صورت لزوم دادخواست یا دعوا را استرداد

اتفاق نظر سهامداران دادخواه نسبت به استرداد دادخواست ضروری است.

با این حال به عقیده برخی از حقوقدانان، این راه‌حل به تنهایی کارگشا نیست؛ چرا که در فرضی که تعداد سهامداران به چند هزار نفر می‌رسد عملاً اتفاق نظر آنها غیرممکن و یا حداقل دشوار به نظر می‌رسد. لذا لازم است که قانونگذار در این زمینه قاعده خاصی وضع نماید تا از دشواریهای متعدد که عملاً دادرسی را با مشکل مواجه می‌سازد جلوگیری به عمل آورد. در حال حاضر، قضات و وکلا به دلیل ابهامات قانونی و انفعال قانونگذار نمی‌توانند رویه واحدی را در پیش بگیرند و این خود موجب تشتت آراء گریده است.

به نظر می‌رسد پذیرش سازوکاری که تقاضای استرداد چه از سوی یکی از دادخواهان باشد یا کل آنها، توسط دادگاه بررسی گردد و منوط به تأیید مرجع قضایی باشد که مصالح شرکت را نیز در نظر بگیرد. کما اینکه در لایحه دادرسی تجاری نیز در ماده ۹۲ پیش‌بینی شده که استرداد دادخواست با تأیید دادگاه معتبر است و بدین ترتیب هم مشکل عدم اتفاق نظر حل خواهد شد و هم منافع شرکت لحاظ خواهد گردید.

استرداد دعوا

استرداد دعوا، تقاضایی است که از سوی خواهان دعوی اصلی یا هر یک از خواهان‌های دعاوی طاری، با هدف بی‌اثر ساختن دعوی که به‌طور رسمی نزد دادگاه یا مرجع قضایی طرح و اقامه شده، مطرح می‌شود. آثار مترتب بر استرداد دعوا، کم‌و‌بیش همانند آثار ناشی از استرداد دادخواست است. بدین معنا که با تحقق استرداد در چارچوب زمانی و قانونی مقرر، نه‌تنها دادگاه دیگر مکلف به رسیدگی به دعوا نخواهد بود (ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی)، بلکه خواننده یا خواندگان نیز از الزام به پاسخ‌گویی و دفاع در برابر دعوی مطرح‌شده معاف می‌شوند. از دیگر آثار استرداد

دعوا، زوال اعتبار قرار تأمین خواسته و به‌تبع آن، بی‌اعتباری آثار اجرایی آن است (ماده ۱۱۸ قانون آیین دادرسی مدنی).

در حقوق برخی نظام‌های حقوقی خارجی، استرداد دعوی مشتق تنها با اجازه دادگاه ممکن است؛ به‌گونه‌ای که قاضی در صورت احراز مغایرت نداشتن استرداد با منافع شرکت، مجوز آن را صادر می‌کند. با این حال، در نظام حقوقی ایران، در قوانین موضوعه یا رویه قضایی موجود، حکمی صریح در این خصوص مشاهده نمی‌شود. از این رو، در مواجهه با چنین وضعیتی، ناگزیر باید به قواعد عام دادرسی و اصول کلی حقوقی استناد کرد. بر این اساس، به نظر می‌رسد همچون مورد استرداد دادخواست، می‌توان دو فرض را متصور دانست و در نهایت چنین نتیجه گرفت که سهام‌دار، اصولاً دارای حق استرداد دعوی مشتق خواهد بود.

با این حال، مطابق بندهای (ب) و (ج) ماده ۱۰۷ قانون آیین دادرسی مدنی، باید میان دو مرحله از رسیدگی، تفکیک قائل شد. مرحله نخست، پیش از ختم مذاکرات طرفین است که در این صورت، در صورت استرداد دعوا از سوی خواهان، دادگاه مبادرت به صدور قرار رد دعوا می‌نماید. از آنجا که این نوع قرار از اعتبار امر مختومه برخوردار نیست و از سوی دیگر، شرکت نیز در این مرحله متحمل هزینه‌ای بابت دادرسی نشده است، امکان استرداد دعوا در این مقطع وجود دارد.

مرحله دوم، زمانی است که مذاکرات طرفین به پایان رسیده است. در این مرحله، استرداد دعوا منوط به دو شرط است: یا رضایت خواننده دعوا نسبت به استرداد، که در این صورت امکان صدور قرار رد دعوا باقی می‌ماند؛ یا صرف‌نظر کامل خواهان از دعوی خود که در این حالت، قرار سقوط دعوا صادر می‌شود. در فرض نخست، چنانچه نتیجه دادرسی به سود خواننده در حال شکل‌گیری باشد، طبعاً انگیزه‌ای برای رضایت او به استرداد دعوا وجود نخواهد داشت و در عمل این مورد به‌ندرت واقع می‌شود. در

از طرح آن، قابلیت مطالبه خود را از دست داده است، بی آنکه به ماهیت حق خدشه‌ای وارد شده باشد. در نتیجه، اگر خواننده داوطلبانه وجه یا مالی را به خواهان تأدیه کند، این پرداخت قابل استرداد نبوده و مشمول عنوان ایفای ناروا نخواهد بود (نهرینی، ۱۳۹۴: ۲۶-۲۵). افزون بر این، از آنجا که خواهان با اقدام خود، دعوا را به کلی ساقط کرده است، دیگر حقی در موضوع باقی نمانده است که قابلیت اجرا یا پیگیری مجدد قضایی داشته باشد و در نتیجه، حق دادخواهی مجدد نیز موضوعاً منتفی خواهد بود.

با توجه به نکات فوق، به نظر می‌رسد که سهام‌دار یا سهام‌داران در مقام خواهان دعوی مشتق، حق انصراف کلی از دعوا را ندارند؛ زیرا آنان در مقام نماینده شرکت اقدام می‌کنند و مطابق ماده ۶۶۷ قانون مدنی، نماینده مکلف به رعایت مصلحت موکل در انجام اقدامات خود است. از آنجا که صدور قرار سقوط دعوا مانع از طرح مجدد آن خواهد بود، انصراف کلی خواهان از دعوا بدون بررسی ماهوی، ممکن است مغایر با منافع شرکت تلقی شود. بنابراین، نمی‌توان چنین اختیاری را به سهام‌دار به عنوان خواهان دعوی مشتق اعطا کرد.

افزون بر آن، در فرضی که چند سهام‌دار مشترکاً به اقامه دعوی مشتق اقدام کرده باشند، و میان آنان در خصوص استرداد یا صرف نظر از دعوا اختلاف نظر وجود داشته باشد، پرسشی مطرح می‌شود مبنی بر این‌که در صورت فقدان اتفاق نظر، چه راهکار حقوقی قابل اعمال خواهد بود؟ در پاسخ می‌توان به راهکار مشابهی که در مورد استرداد دادخواست اتخاذ شده، استناد کرد. همچنین، پیشنهاد می‌شود که اعتبار و نفوذ تصمیم نهایی در این خصوص، منوط به تأیید قضایی گردد. چنان‌که در پیش‌نویس لایحه دادرسی تجاری، ماده ۹۲ مقرر داشته است: «در دعوی مشتق، استرداد دادخواست یا دعوی با تأیید دادگاه معتبر است.» با توجه به اینکه قواعد عام آیین دادرسی مدنی در این خصوص

نتیجه، آنچه محل تأمل است، بررسی امکان‌پذیری فرض دوم، یعنی صرف‌نظر کامل خواهان (سهام‌دار) از دعوی مشتق است.

برای پاسخ به این مسئله، باید بررسی کرد که آیا قرار سقوط دعوا واجد اعتبار امر مختومه است یا خیر؟ به عبارت دیگر، آیا در صورت صدور چنین قراری، خواهان می‌تواند بار دیگر دعوی مشتق را با همان موضوع و اصحاب دعوا مطرح نماید یا خیر؟

در این زمینه، با وجود آنکه مقنن در بند ۶ ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی، اعتبار امر مختومه را صرفاً به احکام دادگاه اختصاص داده و قرارها را مشمول این اثر ندانسته است، اما در میان حقوقدانان اختلاف نظر وجود دارد. اکثریت ایشان، قرار سقوط دعوا را واجد اثر امر مختومه دانسته و بر این باورند که دعوی موضوع آن، قابلیت طرح مجدد نخواهد داشت (Shams, 2004).

در این زمینه، نظریه مشورتی اداره کل حقوقی قوه قضاییه در نظریه شماره ۷/۵۷۷۶ مورخ ۱۳۶۲/۱۱/۲۰ نیز قابل استناد است. در این نظریه تصریح شده است که: «... ضمناً قرار سقوط دعوا در حکم رأی بر بی‌حقی است و چنانچه قطعیت یافته باشد، اعتبار امر مختومه را خواهد یافت.» بر این اساس، قرار سقوط دعوا به منزله حکمی بر بی‌حقی خواهان تلقی می‌گردد که در صورت قطعیت، از آثار نهایی شدن دعوا برخوردار خواهد بود.

با این حال، برخی از حقوقدانان در پذیرش این دیدگاه تردید کرده‌اند. به باور این گروه، در فرضی که دادگاه حکم به بی‌حقی خواهان صادر می‌نماید، این تصمیم ماهوی بوده و به تبع آن، حق مورد ادعا به طور کلی منتفی تلقی می‌شود. لذا هرگونه پرداخت از جانب خواننده پس از صدور چنین حکمی، مشمول قواعد ایفای ناروا خواهد بود و قابل استرداد است. اما در فرض صدور قرار سقوط دعوا، دادگاه وارد ماهیت نشده و صرفاً به دلیل انصراف کلی خواهان از دعوا، رسیدگی را خاتمه داده است. از این رو، حتی اگر حقی برای خواهان وجود داشته باشد، صرفاً به جهت انصراف

پاسخ‌گوی تمام جوانب ماجرا نیست، چنین مکانیزمی می‌تواند به عنوان راه‌حلی عملی و متوازن مورد توجه قرار گیرد.

تاثیر فوت یا حجر سهامداران در دعوای مشتق

با آنکه در بند (د) ماده ۳۳۲ و قسمت دوم بند (ب) ماده ۳۶۷ قانون آیین دادرسی مدنی، از «قرار عدم اهلیت یکی از طرفین دعوا» به‌عنوان یکی از موارد قابل تجدیدنظر یا فرجام‌خواهی یاد شده است، در عمل، چنین قراری با این عنوان و مضمون صراحتاً صادر نمی‌گردد. در عوض، وضعیت‌هایی نظیر فوت یا حجر یکی از اصحاب دعوا غالباً منجر به صدور قرار دیگری با عنوان «قرار توقیف دادرسی» می‌گردد. در این خصوص، ماده ۱۰۵ قانون آیین دادرسی مدنی تصریح دارد که: «هرگاه یکی از اصحاب دعوا فوت نماید یا محجور شود یا سمت یکی از آنان که به موجب آن سمت، داخل در دادرسی شده زایل گردد، دادگاه رسیدگی را به طور موقت متوقف و مراتب را به طرف دیگر اعلام می‌دارد. پس از تعیین جانشین و درخواست ذی‌نفع، جریان دادرسی ادامه می‌یابد؛ مگر آنکه فوت یا حجر یا زوال سمت یکی از اصحاب دعوا تأثیری در دادرسی نسبت به دیگران نداشته باشد که در این صورت دادرسی نسبت به دیگران ادامه خواهد یافت».

از سوی دیگر، به موجب ماده ۹۵۴ قانون مدنی، وکالت از جمله عقود جایز تلقی شده و با فوت یا جنون یکی از طرفین منفسخ می‌گردد. حال آنکه در خصوص سهامداری که در مقام خواهان، دعوای مشتق را از جانب شرکت اقامه می‌کند - اعم از اینکه شخص حقیقی باشد یا حقوقی - این پرسش مطرح می‌شود که در صورت فوت یا حجر سهامدار حقیقی، وضعیت دادرسی چگونه خواهد بود؟ آیا باید انفساخ وکالت و در نتیجه، زوال نمایندگی را پذیرفت یا آنکه به موجب ماده ۱۰۵، دادگاه می‌بایست قرار توقیف دادرسی صادر نماید؟ همچنین در فرضی که سهامدار دادخواه، شخص حقوقی باشد و شرکت منحل شود، باید بررسی کرد که دادرسی چه سرنوشتی خواهد یافت.

در پاسخ باید گفت، نمایندگی سهامدار در دعوای مشتق، برخلاف وکالت قراردادی، منشأ قراردادی نداشته و مبتنی بر قواعد خاص حاکم بر شرکت‌ها و منافع جمعی سهامداران و شرکت است. از این رو، فوت سهامدار حقیقی به معنای انفساخ نمایندگی نخواهد بود. در واقع، سهامدار به نیابت از شرکت، و نه به نیابت از خود، دعوا را طرح کرده و هدف آن تأمین منافع شرکت است. بنابراین، فوت یا حجر سهامدار به خودی خود نباید موجب توقف رسیدگی شود؛ چرا که مقررات ماده ۱۰۵ ناظر به وضعیت «اصیل» در دادرسی است، حال آنکه در اینجا خواهان در موقعیت «نمایندگی» و آن‌هم به نفع اصیل (شرکت) وارد دادرسی شده است.

در خصوص سهامداری که خود شخص حقوقی است، چنانچه این شخص حقوقی منحل گردد، در صورت وجود مدیر تصفیه یا قائم‌مقام قانونی، ادامه دادرسی به واسطه ایشان امکان‌پذیر خواهد بود. اما اگر به دلایلی قائم‌مقامی تعیین نشده باشد یا وضعیت حقوقی شرکت مبهم باشد، احتمالاً دادگاه در چارچوب ماده ۱۰۵ ق.آ.د.م، قرار توقیف دادرسی را صادر خواهد کرد تا وضعیت نمایندگی یا جانشینی مشخص گردد.

با این حال، با توجه به سکوت قانونگذار و فقدان قانون خاص ناظر بر وضعیت‌های مورد بحث، و همچنین عدم توسعه‌یافته بودن رویه قضایی در این زمینه، می‌توان گفت که بسته به اینکه خواهان دعوای مشتق شخص حقیقی باشد یا حقوقی، راه‌حل‌های متفاوتی متصور است و نمی‌توان برای هر دو فرض، حکم واحدی صادر نمود (Tahmasebi, 2015b).

به عنوان نمونه، چنانچه دعوا توسط چند سهامدار به صورت جمعی مطرح شده باشد، فوت یا انحلال یکی از آنان مانع ادامه‌ی رسیدگی توسط سایر سهامداران نخواهد بود؛ زیرا باقی‌مانده‌ی خواهان‌ها همچنان امکان نمایندگی منافع شرکت را خواهند داشت. در چنین مواردی، صدور قرار توقیف دادرسی فاقد توجیه منطقی است و دادرسی می‌تواند بدون ضرورت حضور وارث، قیم

شرکت به دلایلی غیر از توقف صورت گرفته است؛ در این فرض، چنانچه اقامه دعوا یا ادامه دادرسی از جمله اقدامات ضروری برای فرآیند تصفیه تلقی گردد، مدیر تصفیه مکلف به پیگیری آن خواهد بود.

با توجه به اینکه مقررات مربوط به توقیف دادرسی اساساً ناظر بر وضعیت اصیل در دادرسی است، به نظر می‌رسد تسری این مقررات به وضعیت نماینده قانونی، یعنی سهامدار دادخواه در دعوی مشتق، فاقد مبنای حقوقی کافی باشد. در فرض فوت یا حجر سهامدار دادخواه واحد، ادامه‌ی دادرسی از طریق قائم‌مقام قانونی وی (اعم از وراثت یا قیم) از منظر عملی نیز دشواری‌هایی در پی دارد؛ چراکه چنین افرادی معمولاً اشراف و آگاهی لازم نسبت به موضوع دعوا نداشته و در نتیجه، نمی‌توان انتظار داشت که بتوانند منافع شرکت را با همان دقت و صلاحیتی که سهامدار اولیه مد نظر داشت، تأمین نمایند.

بر این اساس، پیشنهاد می‌شود که ادامه دادرسی نیز همانند مرحله‌ی آغازین دعوی مشتق، منوط به تقاضای سهامداران جدیدی باشد که حد نصاب مقرر (مالکیت لاقبل یک‌پنجم از سهام شرکت) را دارا باشند. زیرا در اینجا موضوع، نمایندگی شرکت است و نه انتقال حق شخصی؛ لذا باید نماینده‌ای جدید، با رعایت حد نصاب مقرر، جایگزین سهامدار فوت‌شده یا محجور گردد. از این منظر، راهکار جایگزینی با قیم یا وارث، که عمدتاً مبتنی بر نهادهای حقوق مدنی است، برای چنین دادرسی‌ای که متکی بر مفهوم خاصی از نمایندگی در حقوق شرکت‌هاست، مناسب به نظر نمی‌رسد.

در فرضی که دعوی مشتق توسط چند سهامدار به طور جمعی اقامه شده است، از آنجا که دعوا ذاتاً قابل تجزیه بوده و خواسته‌ی آن به نفع شرکت به عنوان خواهان نهایی صادر می‌شود، فوت یا حجر یکی از سهامداران نباید منجر به توقف دادرسی گردد. در چنین شرایطی، رعایت نصاب حداقلی در زمان طرح دعوا کفایت

یا مدیر تصفیه ادامه یابد. به بیان دیگر، شرط داشتن مالکیت حداقل یک‌پنجم از سرمایه شرکت که در بدو طرح دعوا ضرورت دارد، شرطی «حدوثی» است و استمرار آن برای ادامه دادرسی، ضرورتی نخواهد داشت.

با این وجود، در مواردی که انحلال شرکت ناشی از ورشکستگی باشد، به دلیل جنبه‌ی آمره قواعد مربوط به تصفیه و لزوم حمایت از حقوق بستانکاران، حضور مدیر تصفیه در دادرسی الزامی است. در این فرض، اقدامات دادرسی باید از سوی مدیر تصفیه یا اداره تصفیه ادامه یابد تا منافع طلبکاران تأمین شود.

در مقابل، در فرضی که سهامدار دادخواه شخص واحد باشد و فوت نماید یا محجور گردد، امکان ادامه‌ی دادرسی توسط سایر سهامداران، بدون تحقق سازوکارهای جایگزین قانونی، قابل دفاع نیست. در این وضعیت، باید تا تعیین وراثت یا قیم، دادرسی متوقف گردد؛ چراکه در غیاب جایگزینی مناسب، نمایندگی قانونی شرکت در دادرسی مخدوش می‌گردد.

افزون بر این، باید توجه داشت که مقررات فعلی ناظر بر توقیف دادرسی، اساساً درباره‌ی «اصیل» در دعوا وضع شده و در مورد نمایندگان، از جمله سهامداران اقامه‌کننده دعوی مشتق، تصریح روشنی ارائه نمی‌دهد. این خلأ تقنینی ایجاب می‌کند که قانونگذار در این خصوص مقررات خاصی وضع نماید. به‌ویژه لازم است میان وضعیت سهامدار واحد و تعدد سهامداران تمایز قائل شود: به نحوی که در فرض سهامدار واحد، فوت یا حجر او موجب توقف دادرسی شده و ادامه آن منوط به حضور وارث یا قیم گردد؛ در حالی که در فرض تعدد سهامداران، تداوم دعوا از سوی سایرین بلامانع تلقی گردد.

در خصوص وضعیت شرکت‌های منحل‌شده نیز تفکیک میان دو فرض ضروری است. نخست، زمانی که انحلال شرکت ناشی از توقف در پرداخت دیون باشد، که در این صورت دادرسی باید از طریق مدیر تصفیه یا اداره تصفیه ادامه یابد. دوم، حالتی که انحلال

به مراتب نادرترند، با این حال قانونگذار در ماده ۱۸۶ قانون آیین دادرسی مدنی، سازوکار لازم برای تحقق آن را پیش‌بینی کرده و مقرر نموده است: «هر کس می‌تواند در مورد هر ادعایی... به طور کتبی درخواست نماید که طرف او را برای سازش دعوت کند».

در دعاوی مدنی، اصل بر امکان‌پذیری صلح و سازش است؛ چراکه این دعاوی عمدتاً متکی بر حقوق خصوصی بوده و به محض اعراض ذی‌نفع، قابلیت زوال دارند (Hayati, 2011). دعاوی مشتق نیز به‌عنوان یکی از اقسام دعاوی خصوصی، در همین چهارچوب قرار می‌گیرد و از این‌رو در اصل، امکان ختم آن به سازش وجود دارد. بدیهی است که در چنین فرایندی، چنانچه روند رسیدگی به نفع خواهان باشد، طرف مقابل باید در مقام تراضی، امتیازاتی را به خواهان اعطا نماید.

با این حال، از آنجا که دعاوی مشتق به نفع شرکت اقامه می‌شود و سهامدار صرفاً در مقام نماینده شرکت ایفای نقش می‌کند، صلح و سازش در این قلمرو باید با احتیاط و ضوابط خاصی همراه باشد. زیرا این امکان وجود دارد که سهامدار، با توسل به نهاد دعاوی مشتق - که ذاتاً به منظور دفاع از منافع شرکت در برابر سوءرفتار مدیران طراحی شده است - به نوعی از جایگاه نمایندگی سوءاستفاده کرده و از طریق توافق با خواننده، منافع شخصی تحصیل نماید. چنین وضعیتی، نه تنها ممکن است شرکت را از حقوق قانونی خود محروم سازد، بلکه با هدف اصلی قانون‌گذار از پیش‌بینی دعاوی مشتق که همانا حمایت از نفع جمعی شرکت در برابر تخلفات مدیران است، مغایر خواهد بود (Ghorbani, 2007).

در برخی از نظام‌های حقوقی، اعتبار و نفوذ توافق راجع به سازش دعاوی مشتق، نیازمند تصدیق آن از سوی دادگاه است. به بیان دیگر، سازش دعاوی مشتق باید زیر نظر دادگاه صورت گیرد، و چنانچه برای دادگاه محرز شود که هدف از سازش، تحصیل منافع شخصی از سوی سهامدار و به زیان شرکت است، از تصویب آن

می‌کند و سایر سهامداران باقی‌مانده، به لحاظ صلاحیت و آشنایی با پرونده، شایسته‌تر از قائم‌مقام متوفی یا محجور برای ادامه دعوا هستند. با این حال، به منظور جلوگیری از تبانی احتمالی میان سهامداران با مدیران شرکت، پیشنهاد می‌شود که اعمال این نمایندگی در ادامه‌ی دادرسی، تحت نظارت دادگاه و با لحاظ اصول حسن‌نیت صورت پذیرد.

در مورد سهامدار دادخواهی که شخص حقوقی است و در جریان دادرسی منحل می‌گردد نیز، توقیف دادرسی موجه نیست؛ زیرا به موجب اصول حقوق شرکت‌ها، شخصیت حقوقی شرکت مادام که تصفیه آن پایان نیافته است، محفوظ می‌ماند. بنابراین در فرضی که شرکت دادخواه منحل شده اما هنوز در حال تصفیه است، ادامه دادرسی توسط مدیر تصفیه امکان‌پذیر و الزامی است. در مواردی که دعاوی مشتق توسط چند شخص حقوقی مطرح شده باشد نیز، همانند حالت اشخاص حقیقی، فوت یا انحلال یکی از آنان تأثیری در روند دادرسی ندارد، مگر آنکه انحلال ناشی از ورشکستگی باشد. در این حالت، به منظور حفظ حقوق احتمالی طلبکاران، حضور مدیر تصفیه در فرآیند دادرسی الزامی است و پیگیری دعوا باید تحت نظر وی ادامه یابد.

سازش در دعاوی مشتق

رسیدگی قضایی و صدور رأی از سوی مراجع ذی‌صلاح تنها طریقه فصل خصومت و خاتمه اختلاف محسوب نمی‌شود؛ بلکه دعوا ممکن است از طریق تراضی طرفین و تحقق سازش به پایان برسد، بی‌آنکه ضرورتاً مسیر قضایی طی شود یا رأی از سوی دادگاه صادر گردد. به موجب اصول کلی حقوقی، هر یک از اصحاب دعوا می‌تواند در هر مرحله‌ای از رسیدگی و با توافق طرف دیگر، دعاوی مطرح‌شده را از طریق مصالحه خاتمه دهد. این سازش ممکن است با مداخله دادگاه تحقق یابد یا بدون آن صورت گیرد. افزون بر این، وقوع سازش می‌تواند پیش از اقامه دعوا یا پس از آن باشد؛ گرچه سازش‌های پیش‌دادرسی در عمل

از صدور حکم و احراز مسئولیت مدیران، با آنان وارد صلح شود و از ادامه دعوا انصراف دهد (Ghorbani Lachvani, 2007). در چنین شرایطی، به نظر می‌رسد وضع قواعد اختصاصی پیرامون سازش در دعوی مشتق در حقوق ایران، با هدف تضمین بهتر منافع شرکت، امری ضروری باشد. تجربه دیگر نظام‌های حقوقی همچون ایالات متحده آمریکا و انگلستان، نشان می‌دهد که می‌توان از طریق نظارت قضایی بر فرایند صلح، از وقوع چنین سوءاستفاده‌هایی جلوگیری کرد. در این نظام‌ها، سازش در دعوی مشتق - خواه در جریان دادرسی و خواه خارج از آن - منوط به تأیید دادگاه است تا از انطباق آن با منافع واقعی شرکت اطمینان حاصل شود. همین رویکرد در لایحه دادرسی تجاری ایران نیز مورد توجه قرار گرفته و در ماده ۹۲ آن تصریح شده است که: «سازش در دعوی مشتق، اعم از آنکه در دادگاه واقع شود یا خارج از آن، تنها با تأیید دادگاه معتبر خواهد بود».

در این میان، توجه به آثار مالی درخواست سازش نیز از منظر شکلی حائز اهمیت است. مطابق تبصره ماده ۱۹۳ قانون آیین دادرسی مدنی، درخواست سازش مستلزم پرداخت هزینه دادرسی مطابق دعوی غیرمالی می‌باشد. این امر در نظریه مشورتی شماره ۷/۷۸۱ مورخ ۸/۲/۱۳۶۶ نیز مورد تأیید قرار گرفته است. در پاسخ به این سؤال که آیا درخواست سازش، مطابق ماده ۳۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی، نیاز به پرداخت هزینه دادرسی دارد یا خیر و در صورت مثبت بودن پاسخ، میزان آن بر چه مبنایی محاسبه خواهد شد، چنین آمده است:

«طبق قوانین مصوب، اصولاً دادرسی در محاکم حقوقی مستلزم پرداخت هزینه است. درخواست سازش از دادگاه نیز نوعی از تقاضای دادرسی محسوب می‌شود و این قبیل درخواست‌ها در زمره دعوی غیرمالی قرار دارند. بر این اساس، مطابق بند ۳ تبصره ۹۱ قانون بودجه سال ۱۳۶۱ کل کشور، هزینه دادرسی از متقاضی سازش دریافت خواهد شد».

ممانعت به عمل خواهد آورد. در نظام حقوقی انگلیس نیز همچون نظام حقوقی ایالات متحده آمریکا، مطابق رویه محاکم، سهامدار مدعی دعوی مشتق نمی‌تواند از طریق مصالحه و سازش با طرف مقابل برای خود و به زیان شرکت منافی کسب کند. این رویه به منظور ممانعت از سوءاستفاده سهامداران از حق اقامه دعوی مشتق صورت می‌گیرد.

در حقوق ایران، مطابق ماده ۱۷۸ قانون آیین دادرسی مدنی: «طرفین دعوی حقوقی می‌توانند در هر مرحله از دادرسی مدنی، دعوی خود را به صلح و سازش خاتمه دهند». قانونگذار ایران، در مواد بعدی همین قانون مقررات حاکم بر نحوه درخواست سازش از دادگاه و نهایتاً صدور گزارش اصلاحی را مورد حکم قرار داده است.

اما در زمینه سازش دعوی مشتق در حقوق ایران حکم خاصی وجود ندارد، لذا با توجه به فقدان مقررات قانونی در این زمینه، سازش دعوی مشتق تابع قواعد عام دادرسی مدنی و مقررات ماده ۱۷۸ به بعد قانون آیین دادرسی مدنی خواهد بود. بنابراین، با توجه به مفاد ماده اخیر، مدعی یا مدعیان دعوی مشتق می‌توانند در هر مرحله از دادرسی، از طریق سازش دعوا را به مصالحه ختم نمایند. با توجه به اینکه در روند سازش، در اغلب موارد، امتیازاتی از سوی خواننده به خواهان اعطا می‌گردد، این احتمال وجود دارد که سازش به ابزار سوءاستفاده برخی از خواهان‌های دعوی مشتق بدل شود و در نهایت موجبات تضرر شرکت و به تبع آن سایر سهامداران را فراهم آورد. در دعوی مشتق، برخلاف سایر دعوی مدنی، ذی‌نفع اصلی نه خواهان، بلکه شرکت است و محکوم‌به نیز مستقیماً به حساب شرکت واریز می‌شود. آنچه که به سهامداران می‌رسد، صرفاً نفعی غیرمستقیم و ناشی از ارتقاء ارزش سهام آن‌ها است که لزوماً ملموس و آنی نیست. از این رو، این نگرانی وجود دارد که سهامدار خواهان، به منظور تحصیل منافع شخصی، پیش

نتیجه‌گیری

شرایط آیینی اقامه دعوی مشتق در لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت ذکر نشده است، لذا بایستی این شرایط شکلی را با قیاس اختیارات نمایندگان قانونی در اقامه دعوی که در قانون آیین دادرسی مدنی یا سایر قوانین ذریبط پیش بینی شده است، تبیین نمود، زیرا جایگاه حقوقی سهامداران اقلیتی که به نام و حساب شرکت و از طرف شرکت دعوی مشتق را طرح می‌کنند، نمایندگی قانونی از شرکت است.

شرایط آیینی اقامه دعوی مشتق از طرح دادخواست تا اجرای حکم را شامل می‌شود، در نتیجه در اقامه دعوی مذکور حداقل یک پنجم سهامداران شرکت به هر تعداد عددی باشند می‌توانند این دعوی را طرح کنند ولی در زمان اقامه دعوی باید صاحب سهام از نظر قانونی در شرکت باشند، لازم نیست در موقع وقوع تخلفی که از سوی مدیران باعث ورود خسارت به شرکت شده سهامدار صاحب سهم باشد، بلکه ملاک سهامداری در موقع طرح دعوی مشتق است.

by individual shareholders, even though shareholders indirectly suffer reflective loss resulting from managerial wrongdoing (Joneidi & Koushki, 2022; Saghri, 2014). Iranian law traditionally rejects compensation for reflective loss to prevent duplication of damages, thereby necessitating institutional mechanisms allowing shareholders to protect corporate interests when managers refuse to initiate proceedings (Bahmaei & Narimani Zaman Abadi, 2022). The derivative action therefore emerges as an exceptional procedural device that transforms minority shareholders into legal representatives of the company, serving as a supervisory instrument over directors and reinforcing corporate governance accountability (Seyed Ahmadi Sajjadi, 2023). The article investigates how procedural law must compensate for legislative omissions by interpreting derivative actions through analogy with general

اقامه دعوی مشتق مانع از مداخله بعدی مدیر یا مدیران شرکت سهامی در دعوی مذکور می‌گردد، زیرا در این صورت سبب تداخل در مدیریت دعوی و نهایتاً ابرتر ماندن نتیجه دعوی که جبران خسارات وارده بر شرکت است می‌گردد.

به نظر می‌رسد جهت حمایت از حقوق شرکت در برابر سهامداران اقلیتی که اقامه دعوی نموده اند در صورت اثبات تقصیر سهامداران مذکور و عدم دفاع یا پیگیری صحیح و مناسب از حقوق شرکت در دادگاه که منجر به صدور حکم بر بی‌حقی شرکت شده باشد، حق شرکت جهت اقامه دعوی مسئولیت مدنی برای جبران خسارات وارده محفوظ می‌باشد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The derivative action constitutes one of the most significant mechanisms for corporate accountability in modern company law, enabling minority shareholders to act on behalf of the company when managerial organs fail to pursue claims arising from directors' misconduct. In Iranian law, the legal foundation of the derivative action lies in Article 276 of the Amended Bill of the Commercial Code, yet the legislator has remained largely silent regarding its procedural framework. This legislative silence has generated substantial doctrinal uncertainty concerning the formal conditions governing the filing, continuation, and termination of such actions. Because a joint-stock company possesses an independent legal personality distinct from its shareholders, any harm inflicted upon the company must legally be claimed in the company's name rather than

principles of civil procedure governing representation and legal standing.

Methodologically, the study adopts an analytical–descriptive approach grounded in doctrinal interpretation, comparative reasoning, and systematic legal analysis. Instead of treating the derivative action as an autonomous procedural category, the research reconstructs its procedural regime by integrating company law with the broader framework of Iranian civil procedure. Central to this reconstruction is the recognition that minority shareholders initiating derivative litigation act neither as independent claimants nor as contractual agents but as statutory representatives whose authority derives from corporate interest rather than personal entitlement. Consequently, procedural rules applicable to legal representatives—such as those governing amendment of claims, litigation management, appeals, and execution of judgments—must be extended to derivative actions by analogy. The analysis demonstrates that general procedural doctrines concerning representation provide a coherent normative foundation capable of filling legislative gaps while preserving judicial consistency (Hayati, 2011). At the same time, the research emphasizes that derivative litigation possesses structural complexities absent from ordinary civil disputes, including collective interests, potential conflicts among shareholders, and risks of opportunistic behavior by representatives, all of which necessitate doctrinal refinement beyond mechanical application of general procedural rules (Tahmasebi, 2015a, 2015b).

A central component of the article concerns procedural requirements relating to the initiation and management of derivative actions. The filing of a derivative claim requires ownership of at least one-fifth of company shares at the time of filing, not necessarily at the moment the managerial misconduct occurred, thereby reinforcing

accessibility for minority investors while preserving corporate stability. Once litigation commences, shareholders exercise procedural powers analogous to those of legal representatives, including modification, reduction, or expansion of claims within the limits established by civil procedure law. However, because multiple shareholders may jointly represent the company, individual autonomy must yield to collective decision-making, typically requiring unanimity consistent with agency principles (Tahmasebi, 2015b). The study further highlights risks associated with unrestricted procedural discretion: strategic alteration of claims may lead to *res judicata* consequences detrimental to corporate interests. Accordingly, judicial supervision is proposed as a corrective mechanism ensuring that shareholders' procedural choices align with the company's welfare rather than personal motivations. The article also examines appellate procedures, concluding that minority shareholders retain standing to challenge judgments through ordinary and extraordinary remedies because they function as representatives safeguarding corporate rights. Nonetheless, legislative ambiguity regarding collective decision-making in appeals may create procedural paralysis, particularly where disagreements arise among shareholder representatives, thus underscoring the need for explicit statutory reform (Hayati, 2011; Tahmasebi, 2015b).

Another major dimension explored concerns litigation costs and financial burdens associated with derivative proceedings. Under existing Iranian law, the shareholder initiating litigation must initially bear procedural expenses, although reimbursement becomes possible if judgment is rendered in favor of the company. Scholars disagree on the scope of recoverable costs, with some limiting compensation to narrow court fees while others advocate inclusion of expert expenses, attorney fees, and necessary investigative costs

as integral components of litigation damages (Ghorbani Lachvani, 2007; Tahmasebi, 2015b). The article supports the broader interpretation, reasoning that derivative litigation serves public corporate interests and should not discourage minority shareholders through excessive financial risk. Imposing upfront litigation costs on minority investors may weaken corporate oversight mechanisms and reduce investor confidence, ultimately harming economic productivity and capital formation (Pasban & Jahanian, 2013). The analysis further considers complex scenarios such as withdrawal of certain shareholders during proceedings and the allocation of expert costs among remaining claimants. These situations reveal structural weaknesses within existing procedural rules, demonstrating that derivative litigation requires tailored financial regulations aligned with its representative character. Proposed reforms—including exemption of derivative plaintiffs from certain costs in draft commercial procedure legislation—are interpreted as attempts to restore the equilibrium between risk allocation and effective minority protection.

The article also analyzes procedural mechanisms affecting termination and post-judgment stages of derivative litigation, including appeals, execution of judgments, withdrawal of claims, settlement agreements, and the impact of death or incapacity of shareholder representatives. Because derivative plaintiffs act in a representative capacity, their authority to abandon litigation cannot be unlimited; complete withdrawal may extinguish corporate claims and therefore conflict with fiduciary obligations owed to the company. While civil procedure law generally allows plaintiffs to withdraw actions at various procedural stages, the representative nature of derivative litigation requires stricter scrutiny and, ideally, judicial approval to prevent abuse (Shams, 2004). Similar concerns arise in

settlement agreements, where shareholders might secure personal benefits at the expense of corporate recovery. Comparative legal systems often require judicial confirmation of settlements precisely to avoid such conflicts, and the article argues that Iranian law should adopt comparable safeguards (Ghorbani Lachvani, 2007). Additionally, the research clarifies that death or incapacity of a shareholder representative does not necessarily terminate proceedings because the real beneficiary remains the company itself; continuation of litigation should therefore depend on preservation of corporate representation rather than personal status of individual shareholders (Tahmasebi, 2015b). Execution of judgments presents another doctrinal challenge: although shareholders initiate enforcement measures, recovered damages must ultimately be transferred to the company after reimbursement of litigation expenses, ensuring fidelity to the derivative nature of the claim.

In conclusion, the procedural regime governing derivative actions in Iranian law must be reconstructed through principled interpretation of general civil procedure rules combined with recognition of the distinctive representative nature of minority shareholder litigation. The derivative action functions as a corrective institutional mechanism compensating for managerial inertia and protecting corporate interests where internal governance fails. Its effectiveness depends on balancing three fundamental considerations: enabling minority shareholders to access justice, preventing procedural abuse by representatives, and safeguarding the company as the ultimate rights-holder. Clarifying procedural authority, regulating financial burdens, ensuring judicial supervision over withdrawal and settlement, and defining execution mechanisms collectively contribute to strengthening derivative litigation as a viable instrument of

corporate accountability. The study ultimately demonstrates that coherent procedural design is indispensable for transforming the derivative action from a formally recognized institution into a practical and efficient tool for enforcing directors' responsibility and preserving corporate integrity.

References

- Bahmaei, M. A., & Narimani Zaman Abadi, M. R. (2022). Shareholder Claims for Reflective Losses in Corporate Law. *Judiciary Law Journal*, 86(119).
- Ghorbani Lachvani, M. (2007). Derivative Action: A Comparative Study in US, UK, and Iranian Law. *Research in Law and Politics*, 9(22).
- Hayati, A. A. (2011). *Civil Procedure* (First Edition ed.). Mizan Legal Foundation.
- Joneidi, L., & Koushki, M. (2022). An Analysis Regarding the Feasibility of Direct Shareholder Claims for Reflective Loss; A Comparative Study in the Legal Systems of England and Iran. *Journal of Private Law Studies*, 52(3).
- Pasban, M. R., & Jahanian, M. (2013). Derivative Action and its Procedure: A Comparative Study in Iranian and English Law. *Private Law Research*, 2(4).
- Saghri, M. (2014). *Commercial Law: Corporations* (First Edition ed., Vol. 1 and 2). Sahami Enteshar Company.
- Seyed Ahmadi Sajjadi, S. A. (2023). Filing a Derivative Action with a Comparative Study in Iranian, French, and German Law. *Private Law Journal*, 20(2).
- Shams, A. (2004). *Civil Procedure* (Vol. 1). Mizan Publications.
- Tahmasebi, A. (2015a). Challenges of Shareholder Representation in Derivative Action in Iranian Law: With a Look at English Law. *Journal of Comparative Law Research*, 19(3).
- Tahmasebi, A. (2015b). Reflections on Derivative Action from the Perspective of Procedural Law. *Scientific-Research Journal of Civil Law Knowledge*, 4(2).